

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۵

هم‌نشینی اسکندر و ارسطو در روایات ایرانی

بهرام روشن‌ضمیر^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۱۴

چکیده

در باره پیوند اسکندر و ارسطو در تاریخ و ادبیات گزارش‌ها و روایت‌ها و افسانه‌هایی وجود دارد. در واقع این پیوند، یکی از مهمترین پیوندهای مثبت میان فرزندانگان و سیاستمداران است. چه نه سیاستمداری بزرگتر از اسکندر در تاریخ دیرین جهان به این اندازه از نامداری رسیده و نه امروز کسی را بلندمرتبه‌تر از ارسطو در دانش عهد باستان می‌شمارند. تا آنجا که گاه او را نخستین دانشمند راستین (Genuine Scientist) می‌دانند. اگرچه آن دو تنها سه سال در کنار یکدیگر بودند، تا پایان عمر اسکندر، نامه‌نگاری جای درس و مشق مکتبی را گرفته بوده است. اسکندر و ارسطو هر دو در ایران، نه به اتفاق که در میان برخی از گرایشها، ستوده شده‌اند. این پژوهش پس از بررسی روند ایرانی‌مآبی اسکندر و ارسطو در سپهر فرهنگ و ادب ایرانی، تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که آیا ستودگی این دو و برجستگی هم‌نشینی آنان بر اساس ویژگی‌های ذاتی آنان بوده و یا بیش از آنکه به آنان مرتبط باشد، به خود ایرانیان برمی‌گردد؟

واژگان کلیدی: رمان اسکندر، معلم اول، اسکندرنامه، شاهنامه، نظامی، آرمانشهر، ادبیات فارسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

پیش درآمد

اسکندر مقدونی، یا اسکندر بزرگ، پسر فیلیپ دوم، شاه مقدونیه در ۳۵۶ پ.م زاده شد و پس از مرگ مشکوک پدرش که خود را آماده‌ی یورش به آسیا می‌کرد، بر تخت پادشاهی مقدونیه نشست. او چیرگی‌اش بر دولت - شهرهای یونانی را تکمیل کرد و با میزان نه چندان زیادی از مشروعیت در یونان، نخستین یورش غرب به شرق را در تاریخ آغازید.^۱ اسکندر پس از چند جنگ کوچک و بزرگ، نیمی از بدنه‌ی شاهنشاهی بزرگ هخامنشی را ستاند و پس از استراحتی کوتاه، با پیروزی در نبرد تاریخی گئوگامل در ۳۳۱ پ.م به بابل راه یافت. در ادامه داریوش سوم یا همان دارا در داستان‌های ایرانی، واپسین شه‌ریار هخامنشی، به دست پسوس کشته شد تا اسکندر خود را جانشین و حتی خون‌خواه دارا و میراث‌دار هخامنشیان بنامد. او سپس به شرق ایران در مسیری که بیشتر ماجراجویانه و اکتشافی بود تا جهانگشایی، به راه افتاد و با تحمل هزینه‌های هنگفت به بابل بازگشت و همانجا در ۳۲۳ پ.م به مرگی رازآمیز درگذشت.^۲

اسکندر، از سیزده سالگی به خواست پدر به شاگردی ارسطو، فیلسوف سرشناس یونانی درآمد. ارسطو شاگرد افلاطون در سال ۳۸۴ پ.م در استاگیرا در خالکیدیس زاده شد و در ۳۴۳ به درخواست فیلیپ پادشاه مقدونیه، به آنجا - که اکنون بخشی از یونان مدرن است - رفت و در دهکده‌ی میه‌زا در نزدیکی پلا، به تدریس به اسکندر و دیگر نجیب‌زادگان مقدونی پرداخت.^۳ پس از لشکرکشی اسکندر به آسیا، ارسطو در پناه آنتی‌پاتر، جانشین اسکندر در اروپا قرار گرفت. ولی با درگذشت اسکندر، کینه‌ی یونانیان نسبت به مقدونیان اشغالگر و ارسطوی پشتیبان دشمنان، فرصت بروز یافت. بدو تهمت خیانت زدند و آزارش را بجایی رساندند که حکیم یونانی، با گفتن این جمله «نمی‌گذارم آتن دومین گناهش را نسبت به فلسفه مرتکب شود» (اشاره به اعدام سقراط) از آتن گریخت و به میهن خویش رفت و در انزوا و بدنامی درگذشت.^۴

درباره‌ی پیوند اسکندر و ارسطو در تاریخ و ادبیات شرق و غرب، گزارش‌ها و روایت‌ها و افسانه‌هایی وجود دارد. در واقع این پیوند، یکی از مهمترین هم‌نشینی‌های مثبت میان فرزندانگن و سیاستمداران است.

۱. بادیان، "اسکندر در ایران"، صص ۵۰۲-۵۰۴.

2. Briant, "Alexander the Great", EnI, Online Edition,

3. Mark, "Aristotle", Anciend History encyclopedia.

4. Ibid.

ارتباط استاد و شاگرد از ۳۴۳ پ.م که ارسطو به مقدونیه آمد تا زمان مرگ امپراتور مقدونی در ۳۲۲ بر جای بوده و سپس تا پایان عمر اسکندر، نامه‌نگاری جای درس و مشق مکتبی را گرفت.^۱

ویژگی‌های اسکندر و ارسطو

پیوند این دو را همچون رخدادی بی‌همتا باید نگریم. و البته که این به ویژگی‌های هر دو برمی‌گردد. اسکندر، بسی بیش از دیگر امپراتوران پیش و پس از خود، شیفته دانستن بود و شوق او برای فتح جهان هرگز از ذوق‌اش برای فتح قلمروهای انتزاعی نمی‌کاست. او دلدادۀ داستان‌های هومری بود. تا آنجا که گویند نسخه‌ای از ایللیاد که شخص سقراط ویراسته بود را به زیر بالش داشت.^۲ او پس از جای گرفتن در ایران، دستور داد نسخه‌هایی از نمایشنامه‌های تثلیث نمایشی یونان عصر کلاسیک (آیسخلوس، اورپیدس و سوفوکلس) را برایش بفرستند.^۳ پس حتماً نمایشنامه پارسیان را هم خوانده بود و از اخبار و احوال داریوش بزرگ و خشایارشا باخبر بود. دور نیست که تواریخ هرودوت و کورس‌نامه کسنفون را هم خوانده باشد. دستکم آنچه تاریخ‌نگاران یونانی از رفتار و گفتار او در تخت جمشید و پاسارگاد بازگو می‌کنند، بیانگر این مهم است. همچنین ردپای تاکتیک‌های جنگی کورس کوچک در نبرد کوناکسا که در آناباسیس کسنفون آمده را در نبردهای اسکندر با هخامنشیان می‌توان دید.^۴ پس باید گفت اسکندر در مقام یک یونان‌شناس، بر تخت نشست و توجه کنیم که یونان‌شناسی در آن زمان ایران‌شناسی را هم شامل می‌شد.^۵ چه، ایران در آثار ادبی و فلسفی و تاریخی یونان عصر کلاسیک، جایگاه مهمی داشت.^۶

اسکندر و ارون پدرش فیلیپ - که احتمالاً به غارت ایران و نه چیز دیگری می‌اندیشید - در اندیشه آن بود که بر اریکه پادشاهی کورس و داریوش و خشایارشا تکیه زند، و آرمان‌های یونانی را با بهره‌گیری از ابزار ایرانی استوار گرداند. و برای این منظور، نه تنها تا واپسین روز حضورش در مقدونیه، آموزگار محبوبش را در کنار

1. Mark, "Aristotle", Ancient History encyclopedia.

2. Plutarch, Life of Alexander, 8:2.

3. Ibid, 8.3.

4. Wilcken, "Alexander the Great", p146.

۵. کورت و سانسیسی وردنبرخ، تاریخ هخامنشیان، ج ۲، صص ۹-۱۰.

6. Starr, "Greeks and Persians in the fourth century BC. A study of cultural contacts before Alexander", part 1, pp39-99

داشت، بلکه پس از آن نیز تا زمان مرگ از یاد او غافل نماند. چراکه ارزش آن فرهیخته‌ترین انسان آن دوره را نیک می‌دانست.

از سوی دیگر ارسطو، وارون استادش افلاطون، آرمانشهر خود را آن اندازه دور و تخیلی و دست نیافتنی نمی‌یافت که نشود در زمان زندگی، بدان دست یازید. اگرچه بسیاری چون توماس کیس و ورنر جیگر آرمانهایی تدریس شده در لوکون^۱ ارسطو را ضد آموزه‌های بیان شده در آکادمی افلاطون می‌دانند، هستند کسانی چون اوون و مک‌این‌تایر که کتاب سیاست ارسطو را نسخه زمینی و واقع‌گرایانه کتاب جمهوری افلاطون می‌دانند.^۱

ارسطو در آغاز مدافع سرسخت نظام دولت - شهری یونانی بود، ولی با دیدن پادشاهی متمرکز و اتوکراتیک فیلیپ به آن امید بست و بی‌گمان در همه آن سالها که با اشتیاق، اسکندر نوجوان را درس می‌داد، چشم به روزی داشت که آموزه‌های او به عنوان نماینده مکتب یونانی، بر جهان متمدن فرمان برانند. جمله‌هایی چون «یونانیان باید بر جهان فرمان برانند»،^۲ و «اسکندر بکوشد برای یونانیان رهبر (هژمون) باشد و برای بربرها، جبار (دیسپوت)»^۳ را باید در همین راستا تفسیر کرد. پس شاید بتوان گفت اگر افلاطون به دنبال «حاکم حکیم» یا «حکیم حاکم» بود، شاگردش ارسطو سران داشت که به عنوان یک حکیم، درکنار یک حاکم، جای بگیرد.

امروزه برخی به پیروی از پلوتارک، اسکندر را مدیون آموزه‌های استادش ارسطو می‌دانند.^۴ ولی ویل دورانت می‌نویسد: اسکندر، ارسطو را دانشمندترین مرد تاریخ ساخت.^۵

پس از آمدن اسکندر به ایران، ارسطو، یا به دلیل احساس خطر مبنی بر از دست رفتن حقوق مولف نظریه‌هایش و یا احساس ناامیدی از اسکندر که آرمان‌های ارسطویی را فراموش کرده بود، به چاپ آرای خود اقدام کرد. چیزی که واکنش اسکندر را در پی داشت. او در یکی از نامه‌هایش به استاد با زبانی رک و بی‌پرده گفت که این کار (چاپ رساله‌ها)، بایسته نبود. چه، اگر منظور راهنمایی کردن پادشاه است، او خود بهتر از همه می‌داند که چه چیز درست است و در معرض دید همگانی قرار دادن این نظریه‌ها، شایسته

۱. شهریار، فلسفه‌ی اخلاق و سیاست ارسطو و افلاطون از نگاه السدیر مک‌این‌تایر. صص ۱۷۸-۱۷۹.

۲. ارسطو، سیاست، ص ۳.

3. Newman, Politics of Aristotle, p469.

۴. محمودآبادی، "نقدی بر اندیشه تاریخننگاری عهد اسکندر مقدونی در ایران باستان". صص ۳۰۰-۳۰۱.

۵. دورانت، لذات فلسفه، ص ۱.

نیست. اسکندر همچنین در آن نامه اشاره می‌کند که این نظریات در پی هم‌اندیشی او و ارسطو شکل گرفته و طبعا حقوق آن منحصر به ارسطو نیست.^۱

رمان اسکندر

ماه‌عسل اسکندر و ارسطو البته به محض ورود اسکندر به بابل با رخ‌دادن آنچه «ایرانی مآبی اسکندر» می‌خوانند،^۲ به پایان رسید. حتی روایت می‌کنند که دوستان و همشاگردی‌های اسکندر در مکتب‌خانه ارسطو هم به او یادآوری کردند که قرار بود، شرق، یونانی شود و نه آنکه ما شرقی شویم. ولی باور اسکندر نسبت به حقانیت گفتارهای ارسطو، تغییر کرده بود.^۳ در این باره می‌توان گفت که اسکندر از غرب به شرق آمد ولی هیچگاه بازنگشت.

تاریخ کلاسیک غرب مملو است از بازتاب روایاتی مبنی بر رفتارهای شرق‌گرایانه اسکندر چون احترام گذاردن به پیکر داریوش سوم و حضور او در پاسارگاد، پوشیدن لباسی ایرانی و زناشویی با شاهزادگان و بزرگ‌زادگان ایرانی و شاید از همه مهمتر، دستورش مبنی بر ازدواج سپاهیان مقدونی - یونانی‌اش با دخترانی ایرانی و ساماندهی فرزندان دورگه زاده شده از این زناشویی‌ها.^۴ که این آخری دو چیز را در تاریخ شرق بنیاد گذاشت. یکی شاهنشاهی دورگه سلوکی که سپس به شاهنشاهی ایرانی خالص ولی یوناندوست اشکانی تبدیل شد. و دیگری پتانسیلی برای برساخته شدن اسطوره «اسکندر ایرانی».

همین مورد دقیقاً در مصر هم رخ داد.^۵ او را از نسل خدایان و همچنین از سوی مادر مصری، قلمداد کردند و نام شهر بزرگی که او فرمان ساختش را داده بود را تا امروز نگه داشتند.^۶ اکنون می‌دانیم که حدوداً در سده سوم میلادی در مصر، اسکندرنامه‌ای به زبان یونانی برای کالیستیس یار اسکندر جعل شد که امروز نویسنده‌اش را کالیستیس دروغین می‌نامند.^۷ کالیستیس راستین، خود همشاگردی اسکندر در مکتب‌خانه ارسطو و خویشاوند استاد بود. پس از لشکرکشی سردار مقدونی به ایران، او کار رویدادنویسی را انجام

1. Plutarch, Life of Alexander, 7:7.

۲. ده‌پهلوان و دیگران، از اسکندر گجستک تا اسکندر ذوالقرنین، ص ۷۲.

3. Plutarch, Life of Alexander, 8:4.

۴. صفایی، «گورش غربی، اسکندر شرقی»، صص ۴-۵.

۵. امیدسالار، «اسکندر از هجوم تا جذب»، ص ۶۴.

۶. رابینسون، چارلز، تاریخ باستان، ص ۳۶۶.

7. Hanaway, "Eskandar-nama". EnI, Online Version.

می‌داد ولی با دیدن انحراف اسکندر از آموزه‌های فیلسوفانه استادشان، بر او خرده گرفت و جان بر سر زبانش نهاد.^۱

پرسش اینجاست که آیا دلیل اسطوره‌شدن اسکندر در شرق، آبخورهای فلسفی ارسطویی او بوده است؟ از آنجا که می‌دانیم پس از پایان کار اسکندر، هم خود ارسطو و هم اندیشه‌هایش به حاشیه رفت و در عصر هلنی در اسکندریه و سپس در کلام مسیحی قرون وسطی این اندیشه‌های افلاطونی و نوافلاطونی بود که مورد اقبال فیلسوفان و متکلمان قرار گرفت،^۲ پس می‌توان این پیش‌فرض را کنار نهاد.

در این میان هستند کسانی که دلیل اسطوره‌شدن اسکندر در ایران و نگاه مثبت به او در داستان‌های شرقی را رفتارهای خوب او می‌دانند. این پژوهشگران، اسکندریستایی در ایران را اصیل دانسته و گویند او در میان بخشی از ایرانیان باستان جایگاه بلندی می‌داشت. محمود امیدسالار با مطرح کردن این نظر می‌گوید با سرنگونی ساسانیان، تریبون دست‌به‌دست گشته و گروه مخالف ساسانی، مجال تبلیغات یافته‌اند.^۳ فارغ از تعدیل شدن چهره کاملاً سازنده و مترقی پیشین اسکندر در غرب در پژوهش‌های اخیر،^۴ اگر اسکندر یگانه اشغال‌گر محبوب ایران بود، می‌توانستیم این انگاره را بپذیریم. ولی اسکندر اگر هم محبوب‌ترین اشغال‌گر ایران باشد، تنها اشغال‌گر محبوب نبوده‌است. در ۲۳۰۰ سال گذشته، تقریباً همه فاتحان ایران اثری مثبت در خاطرات جمعی ایرانی برجای گذاشته و گاه ستوده‌شده و نامشان بر فرزندان ایرانی گذاشته شده، پس شاید بهتر باشد مسئله را در رفتار «ایرانیان مغلوب» جستجو کرد و نه در رفتار «فاتحان در ایران».

جدا از این تحلیل، داده‌های هواداران نظریه محبوبیت اسکندر در ایران باستان هم کامل نیست. اگرچه حضور چشم‌نواز و پیامبرگونه اسکندر را در آثار نظامی، عطار نیشابوری (منطق‌الطیر)، جامی (خردنامه اسکندری) و بسیاری دیگر می‌بینیم. نمی‌توان دیگر آثار ایرانی را با برجسب تبلیغات ساسانی، به سادگی کنار زد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. see Haight, The Life of Alexander of Macedon by PseudoCallisthenes.

۲. سعادت‌فر، "اسکندر مقدونی و پیامد یورش‌های او"، ص ۱۸۳.

۳. امیدسالار، "اسکندر از هجوم تا جذب"، ص ۴۷.

4. Briant, "Alexander the Great", EnI, Online Version.

افزون بر آثار پهلوی چون کارنامه اردشیر بابکان^۱، بندهش^۲، دینکرد^۳، ارداویرافنامه^۴ و شهرستان‌های ایران^۵ که اسکندر را فرستاده اهریمن می‌دانند که مرزبان ایران را کشت و اوستا را سوخت، آثار عربی (تاریخ طبری و سنی ملوک الارض و الانبیا اثر حمزه اصفهانی)، و یک اثر فارسی به نام نامه تنسر^۶ هم گزارش‌های پهلوی را تایید می‌کنند. پس باید در آثار فارسی که سردار مقدونی سوزاننده تخت جمشید را «پیامبر»^۷ و دژپادشاه قاتل موبدان و هیربدان را «شاه دین» می‌خوانند^۸، تامل پیشه کرد، نه برعکس. برای نمونه، نظامی، ارسطو را نه استاد اسکندر که هم‌شاگردی او در مکتب نیکوماخوس، پدر ارسطو می‌داند.^۹ این به خوبی نشان می‌دهد که منابع بسیار آشفته و متناقضی در اختیار نویسندگان ایرانی پس از اسلام قرار گرفته که در این میان، کژتاب‌ترین منبع از آن نظامی بوده است. چه، می‌دانیم که پدر ارسطو مکتب‌خانه نداشته و اسکندر و ارسطو هم‌سن نبودند.

برای رد ادعای اصالتِ محبوبیت اسکندر مقدونی در ایران، آثاری در نظم پارسی هم وجود دارد. فرخی سیستانی شاعر پیش از نظامی، چنین می‌سراید:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر/سخن نوآر که نور حلاوتی است دگر

فسانه‌ای کهن و کارنامه‌ای به دروغ/به کار ناید رود دروغ رنج مبر^{۱۰}

گویا هر دوی این آبخورهای متناقض در اختیار نویسندهٔ مجمل‌التواریخ و القصص بود که پس از ذکر روایت‌هایی از آبادگری‌های شاگرد سدساز و شهرساز ارسطو، می‌نویسد: «و پارسیان ساختن شهرهایی را به فرمان اسکندر منکرند و گویند مرد بیرانی کرد، نه آبادانی».^{۱۱} او به اسکندر لقب «ویران‌کره» یا همان ویرانکار می‌دهد.^{۱۲} همچنین است دارابنامه طرسوسی که اشاراتی به کشتارهای فراوان اسکندر از ایرانیان

۱. کارنامه اردشیر بابکان، بند ۱ و ۱۱.

۲. بندهش، ص ۱۴۰.

۳. دینکرد، کتاب سوم: بند ۲۴۰، کتاب چهارم: بند ۱۶. به نقل از مینوی. نامه تنسر به گنشنسب. صص ۶ و ۷.

۴. ارداویرافنامه، فصل یک، بند ۲.

۵. شهرستانهای ایران، بند ۴ و ۵.

۶. مینوی. نامه تنسر به گنشنسب. صص ۴۵-۴۸.

۷. بنگرید به نظامی، شرف‌نامه.

۸. بنگرید به عطار، منطق الطیر.

۹. بنگرید به اکبری گندمانی؛ تندباد تشنه (تلخیص و بازنویسی شرفنامه نظامی گنجوی).

۱۰. ده پهلوان، ص ۷۵.

۱۱. مجمل‌التواریخ، ص ۵۷.

۱۲. همان، ص ۴۱۸.

می‌کند و او را «برناحق» می‌خواند.^۱ چنانکه ایرج افشار نشان داده نسخه سریانی و ارمنی این رمان خیلی دیر به ایران آمد و پس از اسلام به عربی و فارسی ترجمه شد.^۲ نویسنده مجمل‌التواریخ هم می‌داند که اسکندرنامه منشا عربی (نه فارسی) دارد و از این راه به فردوسی رسیده و منظوم شده است.^۳

چنین نگاه‌های متضادی نسبت به اسکندر به عنوان یک چهره تاریخی گاه باعث تولید فرضیاتی غریبی چون وجود دو اسکندر یکی ایرانی به نام «سکندر» و یکی مقدونی به نام «الکساندر» شده است.^۴ جدا از اینکه در متون ایرانی اتفاقاً هر دو نام «سکندر»^۵ و «الکساندر»^۶ آمده و ویران‌گریها به هر دو نسبت داده شده، این نظرگاه از دید این قلم چندان شایسته توجه نیست، چه اسکندر تنها در ادب پارسی چنین جایگاهی نیافته است. او پیش از آنکه ایرانی شود، مصری شده و سپس عناصر اساطیری سومری-بابلی چون گیلگمش را هم جذب کرده بود.^۷ و این اسطوره تا دوره معاصر در اروپا هم پویایی داشت.^۸ از سوی دیگر، در ایران هم ما با یک سنت پیوسته برای نسبت دادن فاتح نوین به دودمان فرمانروای پیشین- از کورش تا دوره اسلامی- برای توجیه فرّه کیانی و مشروعیت پادشاهی روبرویم.^۹

دور نیست بلکه دوره‌های ایرانی- مقدونی که حاصل ازدواج‌های آن دوره بودند، در عصر سلوکی که شاهان آن هم دوره‌های ایرانی- مقدونی بودند، داستان برادر بودن اسکندر با دارا را بر ساختند تا بدین ترتیب اسکندر، واپسین شاهنشاه هخامنشی دانسته شود.^{۱۰} ولی شاید همان‌زمان در دوره سلوکی - اشکانی، در ایالت پارس که چنان جزیره‌ای منزوی زبان و دین و فرهنگ ایرانی را سفت و سخت نگه داشته بود، روایت تندی بر ضد «رومی مصرنشین، پتیاره بدبخت اشموغ دروند برکردار»^{۱۱} ساخته شد که در زمان ساسانیان رسمیت یافت.

۱. طرسوسی، دارابنامه، ج ۱، ص ۵۴۵.

۲. بنگرید به افشار، اسکندرنامه (روایت فارسی کالیستنس دروغین).

۳. مجمل‌التواریخ، ص ۵۸.

۴. برای آشنایی با این فرضیه بنگرید به غفاری، قصه سکندر و دارا.

۵. شهرستانهای ایران شهر، بند ۴ و ۵.

۶. ارداویرافنامه، فصل ۱، بند ۳.

۷. ده‌پهلوان، ص ۷۳.

۸. بنگرید به چاپک، نامه اسکندر مقدونی به ارسطو.

۹. صفوی، اسکندر و ادبیات ایران، ص ۳۹-۴۰.

۱۰. امیدسالار، «اسکندر از هجوم تا جذب»، ص ۴۶.

۱۱. ارداویرافنامه، ص ۴۲.

در پی این بحث، می‌توان احتمال داد که نه خوشنامی و سازندگی اسکندر و نه بن‌مایه‌های ادعایی فلسفه ارسطویی، که در واقع نام ارسطو به عنوان هم‌نشین اسکندر بوده که انگیزه‌ای برای برجستگی او و پیوندهایش با آموزگار خود، در ادبیات دوره‌های بعد بر ساخته است. اگرچه ارسطو چونان اسکندر به ایران نیامد، ولی دست‌در دست جهانگیر مقدونی به قلمرو فرهنگ ایران راه یافت. ارسطو یا ارسطاطالیس بی‌درنگ پس از اسلام در نوشتارهای عربی ایرانیان چون نه‌ایة‌الارب فی اخبار الفرس و العرب^۱ در مقام حکیمی اندرزگر جلوه کرد که با اسکندر، نامه‌نگاری داشته است. همچنین آثاری چون «وصیت ارسطوطالیس به اسکندر»، «اندرز ارسطو به اسکندر» یا «رساله ارسطاطالیس به اسکندر در سیاست» در سده‌های نخستین اسلامی به عربی ساخته و پرداخته شدند.^۲ با خواندن این آثار تردید نخواهیم کرد که نویسنده، نه ارسطو و نه هیچ یونانی عصر باستانی دیگری است. چه، خداپرستی توحیدی در این آثار موج می‌زند که اگر کار مسلمانان نباشد، کار مسیحیان یا زرتشتیان است. حال به راستی کدام گروه دینی ارسطو را توحیدی کرده و آنرا به فردوسی رسانده‌اند؟

اگر فرض نولدکه را مبنی بر وجود یک اسکندرنامه پهلوی که در اواخر دوره ساسانی از سریانی برگشته باشد،^۳ جندی بگیریم باید سرآغاز این تحولات را از ایرانیان بدانیم. بسیاری از ایرانیان چون احمد تفضلی با این نظر همراه بوده‌اند.^۴ ولی ریچارد فرای با استواری چنین فرضیه‌ای را انکار کرده و نشان داده که رمان اسکندر پس از اسلام از سریانی به عربی و فارسی برگشته و هرگز به زبان پهلوی نرفته بود.^۵ یعنی این داستان‌ها پس از اسلام با دست‌کاری همان رمان سریانی و فرستادن «اسکندر خاج‌پرست» به سفر حج، شکل گرفته‌اند. چراکه ایرانیان مسلمان خوش‌داشتند، ذوالقرنین قرآن را اسکندر بدانند.^۶ هرچه هست، به نظر می‌رسد چنانکه خالقی مطلق به پیروی از نولدکه می‌نویسد، اسکندرنامه در خدای‌نامه ساسانی جایی نداشته و از منبع دیگری - خواه پهلوی، خواه عربی - به شاهنامه رسیده،^۷ و بیشتر آن در بستری پسااسلامی قوام یافته است. مشکل دیگر تناقض اسکندرنامه شاهنامه با دیگر بخشهای شاهکار حکیم توس است.

۱. بنگرید به یاقتی و دیگران. بررسی روایت داستان اسکندر و دارا در دو گزارش این مقفیع و فردوسی.

۲. زنجانی، «اندرز اسکندر به ارسطو»، صص ۳۰۰-۳۰۱.

۳. نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۳۲.

۴. تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، صص ۳۰۴-۳۰۵.

5. Frye, "Two Iranian Notes," pp. 185-88.

۶. بنگرید به نظامی: اسکندرنامه. همچنین مجمل‌التواریخ.

۷. خالقی مطلق، «از شاهنامه تا خداینامه»، صص ۲۹-۳۱.

برخی توجه کرده‌اند که جز از بخش اسکندر، فردوسی به پیروی از زرتشتیان، از جنگاور مقدونی به بدی یاد کرده است. آنهم با فروزه‌هایی چون «بدگمان»، «بی‌دانش» یا «کینه‌ور پیرگرگ»^۱. در شاهنامه ارسطاطالیس رخ می‌نماید و اوست که در نامه‌ای به اسکندر، ساختار سیاسی - اجتماعی ملوک‌الطوایفی را برای ایران تجویز می‌کند. ساختاری که ویژگی اصلی دوره دراز سلوکی - اشکانی بود و باعث بدنامی آن دوره در نگاه تمرکزگرایانه ساسانی شد. در سده پنجم هجری در فارسنامه ابن بلخی، پیچیدن نسخه فدرالیسم برای ایران از سوی ارسطاطالیس در نامه‌اش به اسکندر، تکرار می‌شود و سپس نوبت به تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار، بخش نامه تسر می‌رسد که همین مضمون را دارد^۲ و آنگاه در سیاستنامه نظام‌الملک توسی اشاره‌ای کوتاه به نامه ارسطو به اسکندر می‌رود.^۳ همین نشان می‌دهد که در آثار فارسی و عربی و یونانی، ارسطو از شخصیت داستانی اسکندر جداشدنی نیست. به گونه‌ای که گاه ارسطو، وزیر و دستور پادشاه نامیده می‌شود.

نظامی می‌سراید:

ارسطا که دستور درگاه بود/ به هر نیک و بد محرم شاه بود
 سکندر به تدبیر دانا وزیر/ به کم روزگاری شد آفاق گیر
 وزیری چنین، شهریاری چنان/ جهان چون نگیرد قراری چنان؟

ارسطو؛ معلم اول مسلمانان

اما تنها اسکندر نبود که ایرانی شد، ارسطو که برخلاف استادش افلاطون چندان علاقه‌ای به ایران نداشت، هم از ایرانی شدن در گذر زمان در امان نماند. نخستین بار در زمان خسرو انوشیروان بود که یک ایرانی، رساله‌ای به نام «منطق ارسطو» برای پادشاه نوشت.^۴ پس از اسلام، آثار فلسفه یونان به عربی درآمد و ایرانیان سرآمد ترجمه و سپس تفسیر و بازاندیشی در آن بودند که در این میان اتفاقاً ارسطو به دلایلی بیش از دیگران دلخواه فیلسوفان نامدار ایرانی چون ابن‌سینا افتاد. تا آنجا که او را «معلم اول»، خواندند. مقامی که خود یونانیان به ارسطو نداده بودند. مسلمانان، فارابی، که نخستین فیلسوف مسلمان با تعریف ارسطویی از فلسفه بود را «معلم ثانی» دانستند، حال آنکه همزمان با دوره ساسانی و اسلامی (پیش از سده ۱۲ میلادی)

۱. صفا، «ملاحظات درباره داستان اسکندر مقدونی و اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی»، ص ۴۸۰.

۲. مینوی، نامه تسر به گشنسب، صص ۴۵-۴۸.

۳. کرون، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در اسلام، صص ۶۵-۱۱۲.

۴. بنگرید به پاول پارسی، گویایی ارسطو.

فلسفه در غرب اتفاقاً در چیرگی افلاطونی‌ها بود نه ارسطویی‌ها.^۱ همچنانکه در ایران پیش از اسلام هم گویی در زمان کوچ فیلسوفان نوافلاطونی مدرسه آن به تیسفون و پرسش و پاسخ پریسکیانوس و خسرو انوشیروان، این اندیشه افلاطونی بود که حکمت ایرانی از آن تاثیر می‌گرفت.^۲

نتیجه‌گیری

بر اساس این پژوهش اسکندر فرمانروایی بسیار علاقه‌مند به فلسفه و فرهنگ و ارسطو دانشمندی بسیار علاقه‌مند به سیاست شناخته شدند. با این حال کم‌نبودن رفتارهای ناشایست و نابهنجار اسکندر و تعدیل در نگاه کاملاً مثبت و سازنده به او در پی تحقیقات جدی‌تر سالهای اخیر چه در غرب و چه در ایران، نشان می‌دهد که ایرانیان، مصریان و اروپاییان نه در زمان اسکندر که سده‌ها بعد، از بخت هم‌زمانی یک شاه فلسفه‌دوست و یک فیلسوف سیاسی و وجود داستانهایی از پیوند میان این دو، کمال بهره را جسته و به برجسته‌تر کردن رابطه و درخشان کردن سیمای آن دو پرداخته‌اند که این عمل در ایران و در مورد اسکندر بیشتر انجام گرفته است. چنین به نظر می‌رسد که پیوند میان شاه و فیلسوف، حتا اگر واقعا به آن شکلی که انتظار داریم میان اسکندر و ارسطو نبوده باشد، دستمایه‌ای برای دانشمندان و شاعران و عارفان بوده تا اندیشه‌های آرماتشهری و نظریات فلسفی، سیاسی و اخلاقی خود را در قالب این داستان تاریخی تئوریزه یا مطرح کنند. چنین رویکردی را کسنفون نسبت به کورش بزرگ می‌داشت و در اروپا پلوتارک و ماکیاولی و درویزن و چاپیک از عصر باستان تا سده ۲۰ از داستان اسکندر چنین بهره‌هایی بردند. پس نباید شگفت بنماید که اندیشمندان ایران دوره اسلامی هم به همین راه رفته باشند. همچنین در حاشیه این پژوهش نگاه‌های متضاد نسبت به موضوع محبوبیت اسکندر در ایران باستان و آبخشورهای ایرانی یا خارجی اسکندرنامه‌های دوره اسلامی بررسی شد و این قلم تلاش کرد نشان دهد، نظریه ایرانی‌بودن بن‌مایه‌های اسکندرنامه و در نتیجه محبوبیت این «دژپادشاه» در ایران باستان بعید است. و اسکندر و ارسطو به دلیل هم‌زمانی و پیوند با یکدیگر، پتانسیلی برای اندیشمندان، به ویژه در ایران فراهم ساخته‌اند تا به مدل‌سازی پردازند و این کار باعث ایجاد داستانهایی اساطیری و غیرواقعی گشت که در مجموع تاریخ اسکندر را مخدوش و مبهم گرداند.

1. Gilson, History of Christian Philosophy in the Middle Ages. p144.

2. see Priscian of Lydia, 2016.

منابع و مآخذ

- اکبری گندمانی، هیبت‌الله. *تندباد تشنه (تالخیص و بازنویسی شرفنامه نظامی گنجوی)*. شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۸۹.
- افشار، ایرج. *اسکندرنامه (روایت فارسی کالیستنس دروغین)*. تهران: چشمه، ۱۳۸۹.
- ارداویراف. *ارداویرافنامه*. فیلیپ ژینیو. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: معین، ۱۳۹۴.
- ارسطو. *سیاست*. ترجمه حمید عنایت. تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۹.
- امیدسالار، محمود. «اسکندر از هجوم تا جذب». *جستارهای ادبی*، سال ۴۴. شماره ۱۳۹۰، ۱۷۴. صص ۳۹-۶۳.
- بادیان، ا. «اسکندر در ایران». در *تاریخ ایران کمبریج*، جلد ۱، قسمت اول، ویرایش ایلیا گرشویچ. ترجمه تیمور قادری. تهران: مهتاب، ۱۳۹۰. صص ۴۹۹-۶۰۶.
- بی‌نا. *شهرستانهای ایرانشهر*. تصحیح تورج دریایی. ترجمه شهرام جلیلیان. تهران: توس، ۱۳۸۸.
- بی‌نا. *کارنامه اردشیر بابکان*. ترجمه بهرام فره‌وشی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
- بی‌نا. *مجمعل‌التواریخ*. تصحیح محمدتقی بهار. تهران: اساطیر، ۱۳۸۹.
- پاول پارسی. *گویایی ارسطو*. ترجمه بزرگمهر لقمان. تهران: شوراآفرین، ۱۳۹۵.
- تفضلی، احمد. *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن، ۱۳۷۷.
- چاپک، کارل. «نامه اسکندر مقدونی به ارسطو». ترجمه محمود عبادیان، *چیستا*، شماره ۴۱، شهریور ۱۳۶۶. صص ۲۴-۲۷.
- خالقی مطلق، جلال. «از شاهنامه تا خداینامه». *نامه ایران باستان*. سال ۷. شماره ۱ و ۲، ۱۳۸۶. صص ۱۱۹-۳.
- دوران، ویل. *لذات فلسفه*. ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.
- ده‌پهلوان، مصطفی، بهمن فیروزمندی شیره‌جینی و مهدی رهبر. «از اسکندر گجستک تا اسکندر ذوالقرنین (ارزیابی و تحلیل آشفته‌گی منابع تاریخی اسکندر مقدونی) بخش دوم». *پژوهشهای ایران‌شناسی*. دوره ۳. شماره ۱، تابستان و پاییز ۱۳۹۲، صص ۶۵-۸۴.
- رایبسنون، چارلز الگزاندر. *تاریخ باستان، از دوران پیش از تاریخ تا مرگ یوستینیانوس*. ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی. تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- زنجانی، ابوعبدالله، «اندرز ارسطو به اسکندر»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. شماره ۷۲ و ۷۳، تیر ۱۳۴۹. صص ۲۸۸-۳۱۰.
- سعادت‌فر، زهرا. «اسکندر مقدونی و پیامد یورش‌های او». *مجله فقه و تاریخ و تمدن ملل اسلامی*. شماره ۲۲، زمستان ۱۳۸۸. صص ۱۸۳-۲۰۱.

- شهریاری، حمید. «فلسفه اخلاق و سیاست ارسطو و افلاطون از نگاه السدیر مک‌این‌تایر». *مجله کتاب نقد*، شماره ۳۰، بهار ۱۳۸۳. صص ۱۷۱-۱۹۰.
- صفا، ذبیح‌الله. «ملاحظاتی درباره داستان اسکندر مقدونی و اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی». *مجله ایران‌شناسی*. شماره ۱۱، پاییز ۱۳۷۰. صص ۴۶۹-۴۸۱.
- صفایی، یزدان. «کوروش غربی، اسکندر شرقی». *مجله فرهنگ و دیدار*، سال ۱. پیش شماره، زمستان ۱۳۹۲، صص ۳-۷.
- صفوی، سید حسن. *اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- طرسوسی، موسی. *دارنامه*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. ج ۱. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
- عطار، محمد بن ابراهیم. *منطق‌الطیر*. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن، ۱۳۹۳.
- کورت، آملی و هلن سانسیسی وردنبرخ. *تاریخ هخامنشیان*. ج ۲: منابع یونانی. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: توس، ۱۳۸۸.
- فرنیخ‌دادگی. *بندهش*. تصحیح مهرداد بهار. تهران: توس، ۱۳۹۰.
- محمودآبادی، اصغر. «نقدی بر اندیشه تاریخنگاری عهد اسکندر مقدونی در ایران باستان». *مجله ایران‌شناسی*. شماره ۵۸، تابستان ۱۳۸۲. صص ۲۹۷-۳۱۹.
- نخجوانی، حسین. «پندنامه ارسطاطالیس به اسکندر». *مجله یغما*، شماره ۴۶، فروردین ۱۳۳۱. صص ۳۱-۳۴.
- نولدکه، تئودور. *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. تهران: مرکز نشر سپهر، ۲۵۳۷.
- یاحقی، محمدجعفر و دیگران. «بررسی روایت داستان اسکندر و دارا در دو گزارش ابن مقفع و فردوسی». *جستارهای ادبی*. دوره ۴۵. شماره ۱، بهار ۱۳۹۱. صص ۱-۳۵.
- Briant, Pierre. "Alexander the Great". in *EnI*. Online Version, 1985.
- Frye, Richard. N. Two Iranian Notes . in Papers in Honour of Professor Mary
- Gilson, Étienne. *History of Christian Philosophy in the Middle Ages*. New York: Random House, 1955.
- Haight, E. A. *The Life of Alexander of Macedon by PseudoCallisthenes*. New York: Longmans, 1955.
- Hanaway, William L. "Eskandar-nama". in *Encyclopaedia Iranica*, Online Version, 2012.
- Newman, W. L. *Politics of Aristotle With an Introduction, Two Prefatory Essays and Notes Critical and Explanatory*. Cambridge University Press, 2010.
- Plutarch. *Parallel lives*. Translator Bernadotte Perrin, 1923. <http://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Plutarch/Lives>
- Priscian of Lydia. *Answers to King Khosroes of Persia*. London ; New York : Bloomsbury Academic, an imprint of Bloomsbury Publishing Plc, 2016..

- Starr, Chester, G. "Greeks and Persians in the fourth century BC. A study of cultural contacts before Alexander". part 1. *Iranica Antiqua*. XI, 1975.
- Wilcken, Ulrich. *Alexander the great*. New York: W. W. Norton & Company, 1967.

